

به نام خدا

حکم «کُنْ فَكَانَ»:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود.»
(قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲)

وقتی این لحظه که همیشه این لحظه است فضا باز می‌کنم، سکون و «کُنْ فَكَانَ» خدا کار می‌کند و در سکوت، شیرینی حیات را می‌چشم و آن چه من ذهنی سرکشم می‌گویم غیرممکن است ممکن می‌شود. زیرا حضور، وصل شدن به دانایی زندگیست، پس از آن فضا خرد می‌گیرم و با من ذهنی سبب‌سازی نمی‌کنم و مانع و مسئله و دشمن نمی‌سازم، درواقع چوب لای چرخ زندگی نمی‌گذارم.

دستِ حق باید مر آن را ای فلان
کو بُود بر هر مُحالی کُنْ فَكَانَ

هر مُحال از دستِ او ممکن شود
هر خرون از بیمِ او ساکن شود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۶۷ و ۳۰۶۸-

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نَبُود در کفِ او امکان بین
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۰۲-

با فضاگشایی در «کُنْ فَكَانَ» ساکن و ناظر می‌شوم و دم او جان می‌دهد و آفتاب حضور و پذیرش در ما طلوع می‌کند. جناب شهبازی به شاگردان مولانا همواره توصیه می‌کنند تا ۳ بشمارید و نفس عمیق بکشید، با این کار سروصدای ذهن خاموش می‌شود و گوش سکوت‌شنو در ما کار می‌کند. این گوش صدای معلم را که خود زندگیست می‌شناسد و می‌شنود و سخن می‌گوید.

این دَمِ حَکَمِ بیاید، تَعْلیمِ نو نیاید
بی‌گوشِ سِرِّ شنیدن، بی‌دیده‌ماه دیدن
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹-

«بی‌دیده‌ماه دیدن» یعنی بدون دیدن ذهنی و عینک غلط همانیدگی‌ها، ماه درست را ببینیم و دنبال عکس ماه در چاه ذهن نباشیم. عکس ماه همان قضاوت اتفاقات و دیدن برحسب همانیدگیست که در چاه ذهن می‌افتد و ما را به «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» و پایین‌ترین درجه هشپاری می‌کشاند.

ماه دُرست را ببین، کاو بشکست خوابِ ما
تافت ز چرخ هفتمین در وطن خرابِ ما
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸-

-ماهِ دُرست: ماهِ شبِ چهارده، ماهِ کامل، بَدْر

-تافت: تایید

-چرخِ هفتمین: فلکِ هفتم، در این جا منظور عرش است.

میزانِ عقلِ جزوی یا من‌ذهنی موزون همانندگیست، اگر همانندگی بیشتر شود خوبست و اگر کم شود بد است. حال انسانی که تسلیم زندگیست، سنگِ ترازوی او فضاگشاییست و با کم و زیاد شدن همانندگی‌ها حضورش تغییر نمی‌کند چون حضورش موزون بودن با مرکز عدم است نه بیشتر داشتن در وطن خراب همانندگی‌ها.

خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد
که کار او نه به میزانِ عقلِ موزونست

بیا بیا که هم‌اکنون به لطفِ کُنْ فَيَكُونُ
بهشت در بگشاید که غَيْرُ مَمْنُونست
-مولوی، دیوان شمس، غزل (۴۸۵)

«غَيْرِ مَمْنُون» یعنی کُنْ فَكَانَ خدا بدون نقص است. ما را بی‌مراد می‌کند تا به ما بگوید به‌سوی من بیا و بیشتر فضا باز کن و با چیزی همانند نشو، چرا که تو را «کاملِ جان» آفریدم و در رحمت و لطف بی‌نهایت و ابدیت قرار دادم تا از طریق تو آشکار شوم. اگر تو راضی به حکم «کُنْ فَكَان» باشی و فضا را بگشایی، هزار کلید از راه نهران برای درهای بسته به تو می‌دهم.

که لطف تا ابدست و از آن هزار کلید
نهران میانه کاف و سفینه نونست
-مولوی، دیوان شمس، غزل (۴۸۵)

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها
ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند
-مولوی، دیوان شمس، غزل (۷۶۵)

با سپاس فراوان
دیبا از کرج